**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14021213**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که آیا در زکات قصد قربت معتبر هست یا معتبر نیست، مرحوم آقای هاشمی به روایاتی استدلال کرده بودند که در صدقه قصد قربت را معتبر کرده بود و اشکالاتی را هم مطرح می‌کردند. یکی از این روایت‌ها این روایت بود که: «مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام- عَنْ رَجُلٍ كَانَتْ لَهُ جَارِيَةٌ فَآذَتْهُ فِيهَا امْرَأَتُهُ فَقَالَ هِيَ عَلَيْكِ صَدَقَةٌ فَقَالَ إِنْ كَانَ قَالَ ذَلِكَ لِلَّهِ فَلْيُمْضِهَا وَ إِنْ لَمْ يَقُلْ فَلْيَرْجِعْ فِيهَا إِنْ شَاءَ.»

آقای هاشمی اشکال کرده بودند الا ان هذا لا یدل علی اکثر من ان الصدقة التی هی لله لا رجعة فیها و لا تدل علی ان کل صدقة او زکاة لابد ان تکون لله.

ما هم شبیه همین اشکال را مطرح می‌کردیم که از این روایت نفی لزوم صدقه استفاده می‌شود نه نفی صحت صدقه، بلکه ازش اصلا صحت صدقه کأنّ صدقه صحیح هست ولی نمی‌شود درش رجوع کرد. یک سری روایات دیگری در مسئله بود که آقای هاشمی استدلال به آنها را اهم نپذیرفته بود که ما گفتیم نه استدلال به آنها تام است لا صدقة و لا عتق الا ما ارید به وجه الله عز و جل، در اینکه در صدقه قصد قربت شرط است این روایت صریح است. حالا مراد از صدقه‌اش چی هست آن یک بحث دیگر است، حالا شما می‌گویید که زکات را شامل نمی‌شود آن یک مرحلۀ دیگری از بحث است، دو تا اشکال مطرح هست، یک اشکال اینکه اصلا این ناظر به قصد قربت نیست، اشکال دوم اینکه مراد از صدقه، صدقۀ استحبابی هست نه زکات. ما فعلا بحثمان سر اشکال اوّل است.

بحث سر این است که این دو تا روایت را جمع بین این روایات به چه نحو باید بشود. ما به تناسب روایت‌های زیادی را که از بعضی‌هایش کأنّ استفاده می‌شود قصد قربت در صدقۀ معتبره از بعضی دیگرش استفاده می‌شود قصد قربت معتبر نیست را ذکر کردیم. حالا این روایت محمد بن مسلم یک روایتی هست دقیقا در همین موضوع که در جلسات قبل خواندم ولی باز تکرار می‌کنم و آن روایت این بود صحیحۀ ابن ابی عمیر عن غیر واحد عن ابی عبدالله علیه السلام فی الرجل یکون له الجاریة فتؤذیه امرأته و تغار علیه. تغار علیه یعنی کسی که مثلا یک زنی که نسبت به شوهرش غیرت می‌ورزد نمی‌خواهد شوهرش پیش زن دیگرش برود یا پیش کنیز دیگرش برود.

فیقول هی علیک صدقة قال ان کان جعل لله و ذکر الله فلیس له ان یقربها و ان لم یکن ذکر الله فهی جاریته یصنع بما شاء.

این ازش استفاده می‌شود که در صدقه قصد قربت معتبر است، و ان لم یکن ذکر الله فهی جاریته یصنع بما شاء، یعنی این صدقه کأن لم یکن هست نه شرط لزوم است، شرط صحت هست. من بعدا متوجه نکته‌ای شدم آن این است که اصلا یک سری روایت‌هایی را که ما استدلال می‌کنیم اصلا این استدلال‌ها ناتمام است من جمله همین روایتی که آقای هاشمی استدلال کردند، اشکال به این کردند و ما هم اشکال ایشان را پذیرفتیم نه این مطلب درست نیست. یک توضیحی بدهم که دین به نظر می‌رسد بین این روایت ابن ابی عمیر عن غیر واحد عن ابی عبد الله علیه السلام و پاسخ امام علیه السلام فرموده با روایت محمد بن مسلم هیچ تنافی وجود ندارد، اینها اصلا یک چیز می‌خواهند بگویند. توضیح ذلک اینکه رجوع یک اصطلاحی در فقه وجود دارد که متعلق رجوع معامله است، من یک معامله کردم در این معامله رجوع می‌کنم. رجوع در معامله یعنی اینکه این معامله صحیح هست با رجوع این معامله را می‌خواهم باطل کنم. ولی اینجا رجوع متعلقش معامله نیست، رجوع در خود همان زن است و صدقه مصداقش خود همان زن هست، ببینید عبارتش را اوّلا یک نکته‌ای که ما اینجا خیلی بهش توجه نداشتیم در روایت‌های زیادی صحبت شده که اگر صدقه را قبض کند صدقه نافذ می‌شود. قبض خود صدقه، قبض یعنی آن مال اگر به دست متصدق علیه قرار بگیرد، صدقه وصف آن مال هست، رجوع در مال یعنی اینکه دوباره بخواهد درش تصرف کند، می‌تواند معنایش این باشد، هیچ رجوع در معامله نیست، رجوع در مال، دقیقا به همان معنایی که رجع فیها یعنی هی جاریته فلیصنع بها ما شاء، آن عبارتی که در آن روایت هست. من حالا بعضی تعبیرات را برای شما بخوانم در مورد این رجوع ملاحظه بفرمایید، روایت ۳۵۱۶۱ هست، می‌گوید که انما الصدقة محدثة، انما کان الناس علی عهد رسول الله، این را نخوانم بهتر است روایت‌های روشن‌تری هست آنها را که، ۳۵۱۶۶، ببینید اذا تصدق الرجل، روایت ابی مریم عن ابی جعفر علیه السلام اذا تصدق الرجل بصدقة قبضها صاحبها او لم یقبضها. مراد از صدقه چی است؟ آن مال متصدق، می‌گوید آن را قبض کرده باشد یا قبض نکرده باشد مراد از صدقه آن مال هست. حالا در نظر بگیرید ۳۵۱۶۷ را این روایت بعدی، می‌گوید که سألته هل لاحد ان یرجع فی هبته و صدقته، یرجع فی هبه، مراد از هبه چی است؟ اصلا مراد از صدقه چی است؟ مراد از هبه مال موهوب است، و مراد از صدقه آن مالی که صدقه داده شده است، عبارتش را ببینید:

«قَالَ إِذَا تَصَدَّقَ لِلَّهِ فَلَا وَ أَمَّا النُّحْلُ [(یا) نحله] وَ الْهِبَةُ فَيَرْجِعُ فِيهَا حَازَهَا أَوْ لَمْ يَحُزْهَا»

حیازت کرده باشد آن متصدق علیه این مال را، یا حیازت نکرده باشد، یعنی متعلق این رجوع آن مال هست، رجوع در مال یعنی اینکه مال مال خودش است، وقتی مال خودش است بهش رجوع می‌کند، این تصرف در مال کردن، یک موقعی من این مال را از ملک خودم خارج در نظر گرفتم دیگر بهش تصرف نمی‌کنم. یک موقع درش تصرف می‌کنم، رجوع در مال یعنی آیا معامله صحیح است که از ملک من خارج شده باشد یا اینکه نه این عقد و قرارداد و این تعهدی که من کردم صحیح است که دیگر نتوانم درش تصرف کنم، یا صحیح نیست؟ دقیقا همان تعبیری که در روایت ابن ابی عمیر عن بعض عن غیر واحد عن ابی عبدالله علیه السلام است، که می‌گوید ان کان جعلها لله و ذکر الله فلیس له ان یقربها، و ان لم یکن ذکر الله فهی جاریته یصدق بما شاء. این هم که می‌گوید رجوع می‌کند در آن جاریه، در آن جاریه رجوع کردن یعنی جاریه ملکش است، معامله صحیح نبوده، این عقد صحیح نیست. این مفادش دقیقا همین مفاد روایت دیگر است، آن مطلبی که این شرط لزوم عرض کردم ما یک خلطی که کرده بودیم تصورمان این بود که متعلق رجوع آن عقد و قرارداد و پیمان است، رجع در آن قرارداد، در آن پیمان، نه رجع در خود آن شخص، آن موهوب، یعنی آن مالی که به دیگری داده شده بهش رجوع می‌کند، رجوع کردن در مال یعنی درش تصرف کردن، کنایه از این است که آن مال هنوز در ملکش هست یا از ملکش خارج شده. روایت‌هایی را هم که من خوانده بودم باز یک بار دیگر بخوانم، همه‌شان همین است، اصلا هیچکدامشان اینها تعارض بین اینها نیست، می‌گوید که من تصدق بصدقة فردت علیه فلا یجوز له اکلها، اگر یک مالی را به عنوان صدقه، صدقه داده باشد آن مال به این برگردد، نمی‌تواند آن مال را بخورد، و لا یجوز لها الا انفاذها، باید آن مال را انفاذ کند. انفاذ مال یعنی از ملک خودش خارج کند، یعنی تکوینا جزء اموال خودش حساب نکند خارج کند. من تصدق بصدقة ثم ردت علیه فلیعدها و لا یأکلها، آن مال هست که خورده می‌شود دیگر، یعنی خوردن در مال کنایه از تصرف هست. می‌گوید که صدقه نافذ است من نمی‌توانم در این صدقه تصرف کنم. حالا مثلا ببینید این روایتی که بعضی روایت‌ها را لا یرجع فی الصدقة اذا ابتقی بها وجه الله عز و جل، فی الصدقة یعنی آن مال، اگر اذا ابتقی بها وجه الله باشد می‌تواند در آن رجوع کند، یعنی صدقه‌اش نافذ نبوده، صدقه‌اش صحیح نبوده می‌تواند در آن مال تصرف کند. هیچ یک از این روایت‌ها با هم تنافی ندارند، اصل نکته را ما توجه نکرده بودیم. یا سألته عن الصدقة یجعلها الرجل بالله مقطوطة هل له ان یرجع فیها؟ آیا می‌تواند در او رجوع کند؟ یعنی در آن مال، قال اذا جعلها لله، اگر آن صدقه را برای خدا قرار بدهد که عرض کردیم صدقه یک مفهوم عرفی دارد، در مفهوم عرفی‌اش تملیک الله بودن نخوابیده، ولی در مفهوم شرعی‌اش و شرط صحت شرعی صدقه این هست که آن تملیک خدا بشود یا قصد قربت بشود، هر یک از اینها، قال اذا جعلها لله، اگر آن مالی که مصداق صدقه هست آن مال را برای خدا قرار داده باشد فهی آن مال للمساکین و ابن السبیل، فلیس له ان یرجع فیها، این مال مساکین و ابن سبیل است، نمی‌تواند درش رجوع کند، رجوع کند یعنی چی؟ یعنی درش تصرف کند. این معنایش این است که صدقه‌ای که، یعنی آن مال متصدق به‌ای که به خدا تملیک شده، یا در راه خدا داده شده، بعضی تعبیرات این بود فی الله و لله، فی الله بودن و اینها، بعضی روایات بود، آنها دیگر نمی‌شود درش تصرف کرد یعنی از ملکش خارج شده و این دقیقا همین مفادی که در این روایت مورد بحث ما هم هست همین مراد همین هست.

**شاگرد:** شما کلمۀ صدقه هم بر آن چیزی که صدقه داده می‌شود اطلاق می‌شود هم بر، یعنی اسم مصدر صدقه دادن است، جفتش را مراد ازش می‌تواند باشد؟

**استاد:** بله، مثلا لا صدقة و لا عتق الا ما ارید به وجه الله عز و جل، این به مراد آن فعل است، ولی اینجا آن خود متصدق به هست.

**شاگرد:** اینجا شما از فهی للمساکین می‌فهمید؟

**استاد:** بله فهی للمساکین و امثال اینها، این است که به نظر می‌رسد که اصلا این روایت‌ها هیچکدام با همدیگر تنافی ندارند، اینکه ما تصور کرده بودیم که از این روایات استفاده می‌شود کرد که صدقه

**شاگرد:** مثلا اگر صدقه را قصد قربت نکرد داخل در ملک فقیر نمی‌شود.

**استاد:** بله اصلا داخل در ملک فقیر نمی‌شود.

**شاگرد:** فقط اباحۀ تصرف است.

**استاد:** نه حالا آن، بله اباحۀ تصرف چون رضایت آن کافی است دیگر، رضایت شخص برای اباحۀ تصرف کافی هست، برای کسی یک شیءای صدقه باشد

**شاگرد:** اولیٰ نبود بگویند فهی مثلا مالُه

**استاد:** همین را می‌خواهد بگوید. غیر از این چیزی بیش از این. آخر ببینید ماها یک سری چیزهایی الآن برایمان واضح است یک سری اصطلاحاتی برایمان ادبیاتی برای ما شده، می‌گوید چرا ائمه علیهم السلام با ادبیات ما حرف نزدند، چرا ماها یک جوری الآن بین خودمان الفاظی دارج و رایج هست امام علیه السلام خیلی نعوذ بالله مقامش پایین بوده نمی‌توانسته مثل ما حرف بزند، خب بالا خودت را بیاور با امام تطبیق بده نه اینکه امام را با خودت تطبیق بده. حالا بماند. اینکه من نگاه می‌کردم تقریبا در اینکه در صدقه قصد قربت معتبر هست شرعا هیچ روایت معارضی در این مسئله پیدا نکردم. یک نکته‌ای اینجا من عرض بکنم در این روایت، در فکر کنم روایت محمد بن مسلم بود، در مورد روایت «مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام- عَنْ رَجُلٍ كَانَتْ لَهُ جَارِيَةٌ فَآذَتْهُ فِيهَا امْرَأَتُهُ فَقَالَ هِيَ عَلَيْكِ صَدَقَةٌ» حالا در مورد این روایت بود یا در مورد آن روایت ابن ابی عمیر عن غیر واحد عن ابی عبدالله علیه السلام بود یکی از این دو تا، مرحوم آشتیانی در کتاب زکاتش می‌گوید اصحاب این روایت را نذر ازش فهمیدند، هی علیک صدقة این را به معنای نذر فهمیدند، و بحث‌هایی را در مورد نذر و اینها مطرح کرده و مرحوم شیخ طوسی هم این روایت، حالا آدرس آن روایت ابن ابی عمیر عن غیر واحد در تهذیب، جلد ۸، صفحۀ ۳۱۷ است، در جامع احادیث ۳۶۳۳۳ است، اصلا ایشان در کتاب النذر آورده، این روایت را. ابن ابی عمیر عن غیر واحد من اصحابنا عن ابی عبدالله علیه السلام، این را در ابن باب در جامع الاحادیث آورده، باب انه لا ینعقد النذر حتی یحول لله علی کذا در این لا ینعقد النذر، کأنّ این نذر است و این برای اینکه منعقد بشود باید لله توش داشته باشد. بعد در اینجا می‌گوید ذکر الشیخ انه محمول علی ما لو جعله نذرا صحیحا و لیس فی خلافه مصلحة او نحمله علی استحباب ان کان جعلها لله و ذکر الله فلیس له ان یقربها کأنّ این نذر است باید شرایط نذر را داشته باشد و این شکلی است.

مرحوم آشتیانی که می‌گوید مرحوم شیخ در تهذیب هم این را به عنوان نذر قرار داده. من تصور می‌کنم مفهوم اینکه در مورد نذر در زمان قدیم بوده مفهومی نبوده که با صدقه بودن منافات داشته باشد، یک شیء ممکن هم نذر باشد هم صدقه باشد، همچنان که ممکن است هم نذر باشد هم حلف باشد، دو سه تا چیز هستند با همدیگر اینها می‌توانند اجتماع داشته باشند، یکی بحث حلف هست، بحث نذر هست، و همین صدقه بودن. همچنین در بعضی مصادیق یک شیءای ممکن است هم حلف باشد هم عتق باشد، توضیح ذلک اینکه ما الآن، حالا از حلف شروع کنم تا بعد به نذر برسم. ما الآن بحث حلف را که اینجا مطرح می‌کنیم برایمان حلف یعنی قسم خوردن، قسم خوردن مثلا می‌گوییم به خدا قسم به چی قسم. یک همچین مفهومی به نام قسم ما داریم. ولی کلمۀ حلف در زمان روایات به معنای قسم به این معنایی که الآن متبادر هست در ذهن ما نبوده. حلف این هست که آدم به خاطر فرض کنید شکر یک نعمتی یا به خاطر گناهی که کرده برای اینکه خودش را عقاب کند مثلا، یا به خاطر خدا یک، گاهی اوقات حلف این شکلی است، می‌گویم من مالم صدقه باشد، مثلا حالا حلف که معمولا حلف‌ها معلق بوده را عرض بکنم می‌گویم اگر من فلان کار خطا را بکنم مالم صدقه باشد. همین مالم صدقه باشد حلف است، یعنی قسم به صدقه بودن گرفتم، یعنی انسان یک تعهدی را بر دوش بگیرد برای اینکه جلوگیری کند از اینکه یک کاری را انجام بدهد، یا یک کاری را انجام داده برای اینکه خودش را مجازات کند در مقابل آن کاری که انجام داده یک چیزی را به گردن بگیرد. نفس این حلف است. حالا حلف بعضی جاهایش به جهت این هست که خودش را نسبت به کاری که انجام داده مجازات کند، یا شکر کند، مثلا یک بچه‌ای، بچه‌اش به دنیا آمده می‌گوید مالم صدقه، همین مالم صدقه خودش یک حلف است، یعنی شکرا لله، و این حلف شکر هست. یا گاهی اوقات برای اینکه یک کاری را انجام ندهد، می‌گوید که اگر من مثلا فلان کار را کردم، فلان گناه را کردم مالم صدقه باشد، نفس این حلف بهش اطلاق می‌شده. و حلف انواع و اقسام داشته، گاهی اوقات محلوف علیه یعنی آن چیزی که، اصلا حلف یعنی اینکه آدم کأنّه یک امر بزرگی را ملاحظه می‌کند به ملاحظۀ آن امر یک کاری را، یعنی می‌گویم وقتی من می‌گویم حلفتُ بالله که فلان کار را نکنم کأنّه اگر آن کار را بکنم خدا دشمن من باشد، اصلا حلف یعنی این، کأنّ اگر فلان کار را بکنم خودم خدا را دشمن خودم قرار دادم، جعلتُ الله عدوا لی اگر آن کار را بکنم. یک امر بزرگی را، یک کار سنگینی را به عهدۀ خودم قرار بدهم، حالا آن که به عهده قرار می‌دهم چه به نحو شرط فعل باشد، چه به نحو شرط نتیجه، اینکه خدا دشمن من باشد این به نحو شرط نتیجه است، یا اینکه این مال من صدقه باشد، به نحو شرط نتیجه است. زن من مطلقه باشد، عبد من آزاد باشد، اینها به نحو شرط نتیجه است. اینکه من برای اینکه یک کاری را انجام بدهم، یا انجام ندهم، گاهی اوقات قسم برای حس به انجام عمل است، گاهی اوقات برای زجر از انجام عمل هست و نفس اینکه ما مثلا می‌گویم اگر فرض کنید در مثال‌های ما نحن فیه به زنش می‌گوید که اگر من زن دیگر بگیرم آن زن مطلقه باشد، خود همین حلف است، حلف به طلاق. یا اگر زنی بگیرم اموالم صدقه باشد، یا اموالم را صدقه بدهم، به نحو شرط فعل یا به نحو شرط نتیجه، که اینها به یک معنا حلف هست، به اعتبار اینکه آن شیء را من یک شیء سنگینی را نسبت به آن شیء سنگین قسم خوردم، قسم خوردم به صدقه بودن، یا صدقه دادن، قسم خوردم به مطلقه بودن زنم، یا طلاق دادن، مقسم به خود همان مطلقه بودن هست، یا طلاق دادن زن هست. روایات ما می‌گوید اینها هیچکدام به درد نمی‌خورد. مقسم به برای خدا باشد، قسم می‌خورم به خدا، یعنی خدا را، یعنی به حرمت خدا، به احترام خدا فلان کار را من انجام ندهم، انسان آن چیزی را که در کارهایش محرک انسان برای انجام عمل یا برای زجر از عمل باید باشد خدا باید باشد، این نمی‌دانم این چیزهایی که نمی‌دانم حلف به صدقه و اینجور چیزها اینها به درد نمی‌خورد. حلف گاهی اوقات به نحو مطلق است، گاهی اوقات به نحو مقید است، حلف‌هایی که، مثال‌هایی که تا الآن زدم همه اینها مشروط بود، اگر فلان کار را کردم زنم مطلقه باشد. ولی یک جور دیگر حلف هم این هست که نه همین الآن من قسم می‌خورم که، اینجا گاهی اوقات قسم خوردن به خاطر این است مثلا من، یعنی البته بعضی وقت‌ها ممکن است در صیغه‌اش هم مشروط نباشد، ولی روحا مشروط است، یک روایتی سعد بن ابی خلف هست، من این روایت سعد بن ابی خلف را بخوانم، این مفید هست در این بحث. ۳۶۲۱۷.

«سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلَفٍ» می‌گوید «قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام إِنِّي كُنْتُ اشْتَرَيْتُ جَارِيَةً سِرّاً مِنِ امْرَأَتِي وَ إِنَّهُ بَلَغَهَا ذَلِكَ فَخَرَجَتْ مِنْ مَنْزِلِي وَ أَبَتْ أَنْ تَرْجِعَ إِلَى مَنْزِلِي فَأَتَيْتُهَا فِي مَنْزِلِ أَهْلِهَا فَقُلْتُ لَهَا إِنَّ الَّذِي‌ بَلَغَكِ بَاطِلٌ وَ إِنَّ الَّذِي أَتَاكِ بِهَذَا عَدُوٌّ لَكِ أَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّكِ فَقَالَتْ لَا وَ اللَّهِ لَا يَكُونُ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ خَيْرٌ أَبَداً حَتَّى تَحْلِفَ لِي بِعِتْقِ كُلِّ جَارِيَةٍ لَكَ وَ بِصَدَقَةِ مَالِكَ إِنْ كُنْتَ اشْتَرَيْتَ جَارِيَةً وَ هِيَ فِي مِلْكِكَ الْيَوْمَ»

می‌گوید اگر جاریه‌ای خریده باشی و الآن در ملک تو باشد قسم بخور که همۀ این جاریه‌ها آزاد باشند.

اینجا ممکن است آن صیغه‌ای که طرف هم می‌خواند اینجور نداند. می‌گوید کل جاریة لی فهی عتق، فهی معتق، معتقةٌ، امثال اینها. ولی روحا این مشروط است، یعنی اگر جاریه‌ای خریده باشم یا بعضی وقت‌ها مثلا ممکن است طرف، حالا این مثال‌های، این مثالی که ما در روایت داشتیم این هم ممکن است روحا مشروط باشد، أنّه سئل عن رجل کانت له جاریة فآذته امرأة فیها. حالا این دو جور می‌شود تصویر کرد، فقال هی علیک صدقة، نه این مشروط نیست، این مطلق است ولی اینها به نحو مشروط هست.

**شاگرد:** این روایت هم خود طرف می‌دانست که جاریه خریده

**استاد:** نه خودش که می‌دانسته

**شاگرد:** مشروط چی چی باشد؟

**استاد:** نه، مشروط به همین که ان کان گفته دیگر. می‌گوید اگر جاریه‌ای خریده باشم و الآن در ملک من باشد آزاد باشد. «فَحَلَفْتُ» محقق، شرطش هم می‌داند محقق است، فحلفتُ لها بذلک. می‌گوید قسم خورد و اعادة الیمین و قالت لی، می‌گوید که به نحو مشروط اوّل طرف گفته بوده که ان کانت اشتریتُ جاریةً و هی ملک لی، فهی مثلا حرّةٌ. بعد اینجا چیز می‌خواهد بکند یا مال من صدقه باشد. گویا حلف را تکرار کرده به مشروط دیگر نه، به نحو مطلق. که انگار می‌خواسته تأکید کند. می‌گوید و اعادة الیمین و قالت لی، گفت اینجوری که من می‌گویم حلف بکن، فقل کل جاریة لی الساعة فهی حرّة. این خیلی خواسته بود چیز کند.

«فَقُلْتُ لَهَا كُلُّ جَارِيَةٍ لِيَ السَّاعَةَ فَهِيَ حُرَّةٌ وَ قَدِ اعْتَزَلْتُ جَارِيَتِي وَ هَمَمْتُ أَنْ أُعْتِقَهَا وَ أَتَزَوَّجَهَا لِهَوَايَ فِيهَا»

می‌گوید تصمیم گرفتم که این را آزادش کنم و باهاش ازدواج هم بکنم که چون عشق به او دارم. امام علیه السلام می‌فرماید که «فَقَالَ لَيْسَ عَلَيْكَ فِيمَا أَحْلَفَتْكَ عَلَيْهِ شَيْ‌ءٌ وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ عِتْقٌ وَ لَا صَدَقَةٌ إِلَّا مَا أُرِيدَ بِهِ وَجْهُ اللَّهِ وَ ثَوَابُهُ.»

این مثالی که در روایت سعد بن ابی خلف هست از یک طرف حلف است، از یک طرف عتق است. از یک طرف حلف است، از یک طرف صدقه است. اینها با همدیگر منافات ندارند، که هم حلف باشد هم صدقه باشد. حالا چه حلف می‌خواهد باشد، حلف به صدقه باشد، یا خود حلف به صدقه مصداق صدقه است، حلف به صدقه خودش یک نوع مصداقی از مصادیق صدقه است، می‌گوید این حلف به صدقه‌ای که مصداق صدقه است این باید ما ارید به وجه الله و ثوابه باشد، اگر به خاطر آن اجباری که از سوی همسر نسبت به او صورت گرفته این باعث می‌شود که آن صدقه و عتقی که اینجا انجام بگیرد این باطل باشد. از آن طرف یک سری، ممکن است حلف به نذر در روایات داریم حلف بالنذر، و من وقتی، تفاوت بین حلف و نذر یک نوع تفاوت‌های اعتباری است، من تصور می‌کنم که نذر این هست که من یک شیءای را به عهدۀ خودم قرار بدهم، یعنی نذر به عهده گرفتن شیء هست، ولی حلف این است، من برای اینکه یک کاری را انجام ندهم یا کاری را که بگویم کاری را انجام ندادم، حالا این مثال‌هایش این است نه کاری را انجام ندهم، اعلام کنم که کاری را انجام نداده‌ام، یک چیزی را، یک عمل سنگینی را، یک کاری را که برای من سخت هست و سنگین هست بر من آن را به عهده بگیرم. عهده گرفتن نه مفهوم فعلی که به عهده بگیرم ولو به نحو شرط نتیجه، لازم نیست شرط فعل باشد، اینها همه‌شان شرط نتیجه است، اصلا آن که در میان عامه خیلی مطرح بوده و صحیح هم می‌دانند، عامه صحیح می‌دانند من حالا آدرسش را اینجا هم یادداشت کردم می‌خواستم بیاورم از آن عبارت هم بخوانم دیگر، پارسال یا پیارسال بود این بحث قبض در، قبض در صدقه را بحث کردیم مفصل عبارت‌هایش را آوردم، مغنی ابن قدامه جلد ۱۱، صفحۀ ۱۹۵ و صفحۀ ۱۳۳ که اینها را، اینجور چیزها را از یک طرف نذر می‌دانند، از یک طرف یمین می‌دانند، می‌گویند نذر غضب. یا یمین غضب، امثال اینها. هم حلف می‌دانند هم اینها را نذر می‌دانند. چون به یک اعتبار نذر است، به اعتبار اینکه من یک چیزی را به عهده گرفتم، به یک اعتبار حلف است چون من خودم را به وسیلۀ یک امر سنگین از انجام یک عملی باز داشته‌ام یا اعلام کردم که من آن عمل را انجام نداده‌ام، حلف این است. و ممکن است یک شیءای هم حلف باشد هم نذر باشد هم صدقه باشد. اینها اصلا با همدیگر تنافی ندارند که ما اینها را با همدیگر. و ما هم این را قبلا مفصل بحثش را کردیم، عرض کردیم این مطلبی که مرحوم شیخ طوسی اعلی الله مقامه فرموده کأنّ در نذر نیاز هست به یک صیغۀ خاصی مثلا قبول می‌خواهد ما گفتیم در نذری که برای خدا باشد، صدقه‌ای که برای خدا باشد قبول نمی‌خواهد. البته یک سری شرایط در نذر هست، آن شرایطی که مرحوم شیخ، از روایات دیگر استفاده می‌شود که نذر باید مصلحت درش باشد آن شرایطی که اگر کلام شیخ ناظر به آن جهات باشد درست است، و نکتۀ دیگر اینکه آقایان در مورد صدقه معمولا صدقه را عقد می‌دانند، مرحوم سید در خاتمۀ بحث وقف، کتاب الوقف، یک بابی دارد باب فی الصدقة، شروع می‌کند می‌گوید الصدقة عقد احتیاج به ایجاب دارد قبول دارد اینها. ما پارسال بحثش را کردیم گفتیم نه صدقه ایقاع است، صدقه ایقاع است عقد نیست، البته دو بحث هست، آن را هم آنجا پارسال مفصل بحث کردیم، برای اینکه یک شیءای صدقه بشود از ملک من خارج بشود لازم نیست کسی قبول کند، ولی برای اینکه به ملک یک شخص خاص در بیاید آن شرط است، قبول هم نه، رضایتش، آن رضایت شرط تملک است، یعنی برای اینکه آن مالک بشود ما نمی‌توانیم تحمیل کنیم دیگری را عقلاءً به دیگری نمی‌توانیم تحمیل کنیم، کما اینکه شبیه وصیت که آقای بروجردی تعبیر می‌کند وصیت ایقاع است، ولو در بعضی موارد برای مالک شدن موصی له رضایت موصی له معتبر باشد، دو بحث هست، یکی اینکه رضایت موصی له برای مالک شدن معتبر هست یا معتبر نیست، یکی اینکه این ایصا برای اینکه صدق بکند او قبول نکند ایصا صدق نمی‌کند آقای بروجردی می‌گوید ایصا صدق می‌کند، صدقه هم همین است. صدقه صدق می‌کند، ولی برای اینکه آن طرف مالک بشود باید رضایت داشته باشد، ولو حالا رضایت بعدی، ممکن است رضایت بعد از مرگ موصی هم کافی باشد، رضایت بعد از مرگ متصدق هم ممکن است کافی باشد، البته باید روایاتش را دید آن یک بحث دیگری است. خلاصۀ عرض من این هست که از مجموع روایات استفاده می‌شود که در صدقه قصد قربت معتبر است جمع بین روایات هم این است حالا من اینجوری می‌خواهم عرض بکنم که یکی از این چند چیز معتبر است، یا انسان باید قصد قربت بکند، یا تملیک الله بکند، در بعضی روایات تملیک الله مطرح است، اذا جعلها لله. آن ملک را

**شاگرد:** بلا قربة؟

**استاد:** نفس ممکن است بگوییم که نفس اینکه تملیک برای خدا می‌کند خود این شاید بگوییم نفس اینکه این را برای خدا قرار می‌دهد خودش قصد قربت است، یک موقعی هست که نحوۀ، اینها تفاوت‌هایش در ابرازش ممکن است باشد. یعنی این چیزی که مبرز قصد قربت من هست یک موقعی این است که این را ملک خدا قرار دادم. در بعضی روایات تعبیر می‌کند الا ما ارید به وجه الله و ثوابه، این یعنی قصد قربت، بعضی روایات می‌گوید در صدقه باید اذا جعلها لله، آن مال را اگر برای خدا قرار بدهد این معامله صحیح است، آن صدقه نافذ هست. حالا ممکن است شما بگویید اینکه مالی را که برای خدا قرار می‌دهد حمل بشود برای اینکه برای متعارف، اینجوری شاید درست‌تر باشد، یک شیءای را که انسان برای خدا قرار می‌دهد تا قصد قربت، متعارفا حالا بگوییم یک جایی این را برای خدا قرار می‌دهد ریاءً، اعتبار می‌کند که این ملک خداست برای اینکه ریا کرده باشد آنها شاید جمع بین روایت این درست‌تر باشد که بگوییم که قصد قربت درش معتبر هست ولو این قصد قربت در ضمن جعل المال لله باشد و ما قبلا هم این بحثش را پارسال کردیم که در قصد قربت در اینجور صدقه، در صدقه قبض هم معتبر نیست. یعنی در خروج مال صدقه از ملک من قبض معتبر نیست ولو برای ورود به ملک یک شخص خاص آن ممکن است، آن هم قبض هم به نظرم معتبر، حالا یادم رفته آن قبض، رضایت او که معتبر بوده ولی قبض هم معتبر نبود. آن مجموع جمع بندی که در روایات می‌کردیم این مطلب بود. بنابراین مجموع مطالبی که به این نتیجه می‌خواهم جمع‌بندی کنم آن این است که به نظر می‌رسد در صدقه قصد قربت معتبر است، ولی این ربطی به بحث زکات ندارد، اینکه این مربوط، یعنی دلیل نداریم که این روایات ناظر به صدقه به معنای عام باشد که زکات را هم شامل. یعنی آن اشکال دیگری که آقای هاشمی اشاره کردند علی أنّها واردة فی الصدقة المستحبة درست است که این لا اقل احتمال اینکه مراد از این صدقه‌ای که در اینجاها هست صدقۀ مستحبه باشد، حالا بعضی‌هایش روشن است که صدقۀ مستحبه هست، یعنی موردش مورد مستحبه است و صدقه یکی از چیزهایش خصوص صدقات مستحب است، اینکه ما بگوییم لا صدقة و لا عتق الا ما ارید به وجه الله و ثوابه مراد معنای عام باشد حتی زکات را هم شامل بشود آن به نظر می‌رسد خیلی روشن نیست و ثابت نیست، بنابراین به نظر می‌رسد به این روایات نمی‌شود تمسک کرد البته اشتراط نیت قربت در صدقه را ما گفتیم هیچ معارضی هم ندارد، در صدقه قصد قربت معتبر هست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد